



انترناسیونال ۴۰۸

اساس سوسیالیسم

انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن

اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-Communist Party of Iran

یکشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۰، ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۱

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: کاظم نیکخواه

غول خفته بیدار میشود!

بحثی پیرامون انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا

ها تاریخ را میساختند و تعبیر میکردند و تفسیر میکردند و روایت خود را به کمک مادیای رسمی و دستگاههای مهندسی افکارشان بدینا حفته میکردند. انقلاب مسخره و ملعبه شد. انقلاب شد انقلاب نارنجی و انقلاب مخملی و دیگر سناریوهای رژیم چنچی برای رفتن از کمپ مضمحل شده سرمایه داری دولتی بلوک شرق به کمپ سرمایه داری بازار آزاد. رفرمیسم عنوانی شد برای زدن بیمارستانها و مهد کودکها و کل خدمات اجتماعی و امکاناتی که کارگران و توده مردم با مبارزاتشان طی ده ها سال بدست آورده بودند. به تاچر و ریگان گفتند رفرمیست! همین الان هم در یونان و

بورژوازی جهانی اند و نه پرولتاریا. از خمینی که سوار انقلاب ۵۷ کردند تا آخرین حمله به عراق و تا بوشیسم و عروج میلیتاریسم نتو

افغانستان، حمله به عراق، و سر بلند کردن اسلام سیاسی و عملیات تروریسم اسلامی در کشورهای مختلف دنیا، سقوط وال استریت و

تحولی هست اهمیت و عمق و جایگاهش را نمیبیند. اگر کمی خود را از واقعیات روزمره دور کنیم و تصور کنیم که مثلا کتاب تاریخ این

"جنگ تروریستها میتواند آغاز یکی از خونبارترین دوره های تاریخ معاصر باشد.... اما این دورنما محتم نیست. .. یک نیروی سوم، یک غول خفته، وجود دارد که میتواند ورق را برگرداند." منصور حکمت در نوشته دنیا پس از یازده سپتامبر، سپتامبر ۲۰۰۱



اسپانیا و انگلیس سیاست ریاضت کشی اقتصادی را بعنوان فرم بخورد مردم میدهند! به ارتجاع گفتند انقلاب و به عقبگرد گفتند فرم! همه چیز مثل جامعه دیوها برعکس شد! به دیکتاتوری گفتند دموکراسی، آنهم نه تنها در کشورهای جهان سومی و "دموکراسی" هائی که مردم مصر و تونس آنها را برانداختند، بلکه در خود آمریکا و کشورهای غربی محدود کردن و زیر پا له کردن حقوق مدنی مردم نام دموکراسی بخود گرفت با این توجیه که داریم با تروریسم اسلامی میجنگیم. و از آنطرف جلوارتجاع و خرافات تعظیم کردند تحت عنوان گفتگوی تمدنها و لیبرالیسم فرهنگی و نسبیست فرهنگی.

کنسرواتستی و تا میداندار شدن القاعده و طالبان و حماس و حزب الله. اینها همه تحولات واقعی و مهمی است که نه تنها سرنوشت بورژوازی بلکه سرنوشت کل دنیا را رقم میزند و شرایط زندگی همه مردم را تحت تاثیر قرار میدهد اما کارگران و توده های مردم در این تحولات نقشی ندارند، قربانی آنند. این دوره ای است که ما آنرا دوره توحش و دوره جنگ تروریستها نامیدیم. دوره ای که منصور حکمت با نوشته "طلوع خونین نظم نوین جهانی" تبیین و معرفی اش کرد. دوره ای که تاریخ به سراسیمبی افتاده بود. دوره ای که بورژوازی جهانی به خود جرات داد آنرا پایان تاریخ بنامد. دوره ای که نه مقولاتش را ما - منظور از ما کارگران دنیا و مردم شریف دنیا است- قبول داشتیم و نه در تحولاتش نقشی داشتیم. اگر دنیا دست ما بود هیچیک از این اتفاقات نمی افتاد، نباید می افتاد. بالائی

غیره اینها همه نقطه عطفهای دوره بیست ساله اخیر است که اگر تاریخ نویسی بخواهد تصویر سیاسی این دوره جهان را رسم کند باید این نقطه عطفها را بهم وصل کند. اگر یک محور مختصات برای تاریخ در نظر بگیرد که نیمه مشبثش چپ و کمونیسم و دفاع از انسانیت و تمدن باشد و نیمه منفی اش توحش و ارتجاع و عقب ماندگی، میبیند کل این تصویر در نیمه منفی و در پائین چارت قرار میگیرد. چون همه این نقطه عطفها منفی بوده است. هیچیک از این تحولات را ما و کل بشریت متمدن نمیخواستیم و دوست نداشته اتفاق بیافتد، مال ما نیست، به معنی طبقاتی اش متعلق به طبقه کارگر نیست، بلکه مبتکر، نیروهای پیشبرنده، شخصیتها، سیاستگذارها، سخنگویان و نمایندگان این تحولات همه متعلق به طبقه حاکمه اند؛ همه نیروها و شخصیتهای طبقه سرمایه دار و

دوره را ورق میزنیم متوجه میشویم که تحولات عظیم و بیسابقه و دورانسازی در حال وقوع است.

نقطه عطفهای منفی تاریخ معاصر

در تحولات و حوادث چند دهه اخیر، جهان نقطه عطفهای متعددی را پشت سر گذاشته است. سر منشا این تحولات فروریختن دیوار برلین و از هم پاشیدن اردوگاه شوروی بود. بیاد دارید که در آغاز این تحولات، در زمان گورباچف، در پلنومی شبیه همین پلنوم منصور حکمت این بحث را مطرح کرد که تحول عظیمی در حال وقوع است، قطب شوروی مضمحل میشود و بهمرآه آن قطب غرب هم بی معنی میشود و این بر روی صفتبندیهای چپ و راست و کمونیسم و دموکراسی و مبارزات مردم و همه چیز تاثیر میگذارد. و دقیقا همینطور هم شد. جنگ اول خلیج، یازده سپتامبر، حمله به

سخنرانی افتتاحیه پلنومها معمولا درباره اتفاقات و تحولات سیاسی بین دو پلنوم و نتیجه گیریها و رهنمودهای مشخصی است که از تحلیل و تبیین تحولات این دوره استنتاج میشود. ولی ویژگی تحولات و تغییرات سیاسی شش ماهه اخیر اینست که اهمیت و جایگاهی بسیار فراتر از مقطع و وضعیت حاضر دارد. ما با حوادث مقطعی روبرو نیستیم بلکه با یک دوره یا نقطه عطف تاریخی مواجهیم. ما شاهد موجی از انقلابات هستیم که از منطقه خاورمیانه شروع شده اما نه علل و ریشه هایش محلی و منطقه ای است و نه نتایج و تاثیراتش. مارکس در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی از دوره هائی در تاریخ صحبت میکند که دوره انقلابها است. نقاط عطفی که "رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی در تناقض می افتد و دوره ای از انقلابات آغاز میشود." دوره خود مارکس، نیمه قرن نوزده، یکی از این دوره ها بوده است و نیمه اول قرن بیست هم همینطور. امروز هم در دل چنین دوره انقلابی ای هستیم و معمولا وقتی انسان در دل یک

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



هست. اسلامیسیم و ارتجاع منحط اسلامیستی. حالا بخشی از این دو کمپ میگفتند بجنگیم و بخشی میگفتند مذاکره کنیم و بیکیدیگر آوانس بدهیم. نتوکنسرواتیسیم خواهان جنگ تمدنها بود و نتولیبیرالیسم خواهان گفتگوی تمدنها. و لابر اتوار دموکراسی نظم نوینی هر دو شان هم لویا جرگه افغانستان و یا مجلس عراق بود. شیخ پشم الدینها و سران اقوام و قبایل و مذاهب را دورهم نشاندهند و گفتند اینهم دموکراسی منطبق با تمدن شما!

چه چیزی میتوانست این وضعیت و این تصویر و تبیین سیاه از تاریخ رادرهم بشکند؟ ما در اوج این افسارگسیختگی، در "دنیا بعد از یازده سپتامبر" گفتیم دنیا دست اینها نیست. درست است اینها دارند میتازند ولی نیروی دیگری در جهان هست که تعیین کننده است. بشریت محکوم و مجبور نیست که ملعبه دست این نیروهای سیاه باشد.

امروز این جهان متممن در یک مقیاس میلیونی بمیدان آمده است. تنها نیروی عظیم توده مردم معترض در خیابانها میتوانست این دوره را ختم کند و دقیقاً همین اتفاق افتاد. یادتان هست منصور حکمت در یک اطلاعیه بمناسبت اول مه نوشت خیابانها مال ما است؟ الان مردم اسپانیا در میدان سل میگویند ثروت جامعه در دست شما است اما خیابانها مال ما است. اینکه میدانها را تصرف کنیم و تحت کنترل بگیریم به گفتمان مردم معترض و به یک شیوه اعتراض تبدیل شده است. از التحریر قاهره تا میدان آزادی سلیمانیه و تا میدان سل مادرید و میدان باستیل پاریس. در اعتصاب کارگران ویسکانسین آمریکا هم کارگران و مردم میدان یک شهر را گرفتند و آنرا به التحریر تغییر نام دادند. این پدیده یعنی چی؟ این تاکتیک کی بود؟ در تنوری کی بود؟ این یک تاکتیک و حرکت کمونیستی است اما نه از نوع آن چه سنتی که در سطح جهانی بعنوان کمونیست شناخته میشدند.

چپ سنتی و فاکتور قدرت

مردم

سالهای قبل از دوره سیاه نظم

از صفحه ۱

میگنجد که توده های میلیونی در این کشورها بخیابانها میریزند و دیکتاتورها را بزیر میکشند؟! گویا تاریخ دارد به ریش دست ادرکاران و تنوری پردازان نظم نوین جهانی میخندد! گویا تاریخ میخواهد اعلام کند از همانجائی شروع میکنم که فکر میکنید نقطه ضعف بشریت است. جانی که همه نیروهای بورژوازی جهانی فکر میکردند امن و امانست. فکر میکردند مبارک اگر دوبرابر این هم عمر داشته باشد هنوز رئیس جمهور است. و یا بن علی. یا حتی دیکتاتورهای یمن و بحرین و سوریه. بشار اسد میتوانست پنجاه سال دیگر هم مثل پدرش در قدرت باشد اما الان بر خودش هم معلوم نیست که از این هفته به آن هفته دوام بیاورد. اگر یکسال قبل در اتاق بحران کاخ سفید در دوره کلینتون و یا بوش و یا اوباما میخواستند مسائل دنیا را روی میز بگذارند نام مصر و تونس اصلاً مطرح نمیشد. الان تحولات مصر و تونس و دیگر کشورها منطقه به مساله لاینحل بورژوازی جهانی و به نقطه امید توده مردم دنیا - حتی در آمریکا و اسپانیا و فرانسه و یونان- تبدیل شده است.

به این دلایل است که من فکر میکنم تحولات شش ماه گذشته دنیا با دوره قبلی قابل مقایسه نیست. در چند دهه قبل تصویر سیاسی دنیا تماماً در نیمه منفی محور مختصات تاریخ قرار میگرفت. تصویر تیره ای از یک دنیای به حیض کشیده شده. بحث و گفتمان این دوره سیاه یا گفتگوی تمدنها بود و یا جنگ تمدنها. تمدن هم چه بود؟ دو سیاست و فرهنگ ارتجاعی و دو توحش افسارگسیخته. نتوکنسرواتیسیم و نتولیبیرالیسم در برابر اسلامیسیم. "تمدنی" که بر سر جنگ یا مذاکره اش بحث است هیچ ربطی به آخرین دستاوردهای بشری حتی دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه و ولترها و روسوها ندارد بلکه فرهنگ و سیاستی است که نظایر میلتن فریدمن و تاجر و بوش و ریگان نمایندگی میکنند. "تمدن" قطب مقابل هم که معرف حضورتان

غول خفته بیدار ...

نمیکرد. بالاخره کسی باید صدای اعتراض و نوری را در ته تونل زنده نگه میداشت و اعلام میکرد این دوره سپری خواهد شد و دوباره بشریت متممن بتاریخ باز خواهد گشت و این شخص منصور حکمت بود.

مردم بیا میخیزند

و امروز به این نقطه رسیده ایم. موج جاری انقلابات و اعتراضات نقطه پایان این دوره سیاه است. به این انقلابات توده مردمی شکل دادند که تا دیروز قربانیان نظم نوین جهانی بودند. این توده بمیدان آمده است. ما آنرا نمیشناسیم و نمیدانیم حتی رهبران نشان چه کسانی هستند. نمیدانیم چه احزاب و نیروهای دست اندرکار بوده اند. نیروهای محرک و سازماندهان این حرکات نه احزاب پارلمانی بوده اند و نه نیروهای چریکی و نه موتور کوچکی که میخواست موتور بزرگ را براه بیاورد. این خود موتور بزرگ است که به حرکت درآمده. یک حرکت عظیم در عقب مانده ترین و اختناقزده ترین منطقه ای که کنام و حیاط خلوت و زادگاه و جولانگاه و همه چیز اسلام سیاسی است و از آنطرف آزمایشگاه بوشیسیم و دموکراسی نتوکنسرواتیسیتی بر خاورمیانه ای که مرکز تلاطمهای و ناآرامی های دنیا نه در بیست سال اخیر بلکه از جنگ دوم جهانی، از زمانی که اسرائیل را در این منطقه کاشتند تا امروز بوده است؛ در جایی که همه چیز با تروریسم اسلامی و تروریسم میلیتاریستی، با صهیونیسم و اسلامیسیم، با آمریکا و ضد آمریکائیگری، با جنگ تمدنها و گفتگوی تمدنها توضیح داده میشد - "کمترها" طرفدار گفتگو بودند و بازها میگفتند باید دموکراسی را با بمب بر سرشان کوبید! - در چنین جایی امواج انقلابات سر برآورد. اگر یکسال پیش کسی از من میپرسید انقلابات در جهان از کجا سر بر خواهد آورد شاید میگفتم آمریکای لاتین که بالاخره نوعی چپ دردهه اخیر مقبولیت اجتماعی پیدا کرده بود. ولی از تونس؟ مصر؟ سوریه؟ لیبی؟ آیا کسی در تصور

در آستانه تشکیل حزب کمونیست کارگری اعلام کرد با اضمحلال بلوک شوروی دوره جریانات چپ سنتی وابسته به این بلوک و یا منتقد آن نیز به سر میرسد و دقیقاً همین اتفاق هم افتاد. حزب کمونیست کارگری از همان آغاز کار خود پرچم مقابله با سرمایه داری دوره بعد از جنگ سرد و در عین حال نقد کمونیسم غیر کارگری را بلند کرد.

ولی این هنوز اساساً نقد فکری-سیاسی-تئوریک چپ سنتی بود. نقد یک پیشرو فکری که از آینده خبر میداد. گوئی منصور حکمت آینده را دیده بود و مثل هر نابغه ای جلوتر از زمانه خودش حرف میزد. منصور حکمت میگفت وقتی بلوک شرق برود، بلوک غرب هم بی معنی میشود. و بیست ساله اخیر ما شاهد پروسه بی معنی شدن بلوک غرب بودیم. بلوک غرب هم مضمحل شد نه تنها با بحران اقتصادی مزمنی که سقوط وال استریت نقطه اوجش بود بلکه با بن بست و بی افقی ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی جهانی و ورشکستگی مدل دموکراسی و سرمایه داری بازار آزادش. این بحران و بن بست سیاسی ایدئولوژیک و اقتصادی سرمایه داری جهانی هم زمینه ساز انقلابات و اعتراضات جاری است و هم در اثر این انقلابات

نوین جهانی، بعنوان نمونه سالهای دهه شصت، دوره رونق چپ چریکی و چه گوارا و کاسترو و مائوئیسم بود. دوره جوانانی که در اروپا و کشورهای غربی کتاب سرخ در جیب داشتند و در الفتخ هم نایف حواتمه و جرج حبش قدرتی داشتند و در میان مردم محبوب بودند و غیره. این چهره چپ قبل از فروپاشی دیوار برلین بود که جریان کمونیسم کارگری اساساً با نقد این چپ حضور خودش را اعلام کرد. از همان آغاز کار اتحاد مبارزان کمونیست که در سیر حرکت خود به تشکیل حزب کمونیست ایران و بعد حزب کمونیست کارگری منجر شد، نقد ما به چپهای غیر کارگری این بود که هر کسی میخواهد صنعت کشورش را ملی کند و یا انتقام فرهنگ ملی اش را از "فرهنگ امپریالیستی" بگیرد یک کلاه ستاره دار بر سرش گذاشته و یک کتاب سرخ در جیبش و بخود میگوید مارکسیست! انقلاب اکتبر مارکسیسم را محبوب کرده بود و هر خرده بورژوا و بورژوائی هر نوع تسویه حسابی با تاریخ میخواست بکند خودش را چپ و مارکسیست معرفی میکرد. وقتی بعد از فروپاشی شوروی دنیا به محاق فرورفت، دوره این نوع چپ هم به سر رسید. دوره محاق و فترت بیست ساله اخیر تا حد زیادی پرونده چپ سنتی را هم بست. منصور حکمت

زنده باد سوسیالیسم!



کمونیسم سیاسی

بورژوازی میگوید این جنبشها بر سر دموکراسی است اما همین هم وبال گردنشان شده. مردم دارند دموکراسی را به معنی آزادی، به معنی صاحب اختیار بودن در زندگی سیاسی و اجتماعی تعریف میکنند. یعنی همان تعبیری که حزب ما از آزادی دارد. مردم میگویند ما آزادی وقتی نان و تامين داشته باشیم، وقتی بتوانیم حرفمان را بزنیم، وقتی امورمان را خودمان بدست بگیریم و شهر و محله مان را خودمان اداره کنیم. امروز مردم معترض در باستیل الگژیستان را از کمون پاریس میگیرند. در سال شصت و هشت که اوج خیزش چپ و جنبش کارگران و جوانان در پاریس بود اسم کمون جایی مطرح نمیشد. چپ فعال آن دوره یا نسبی به کاستریس میرسید و یا به مائوئیسم و یا کمونیسم نوع روسی. امروز فقدان این نوع کمونیسمها و در عین حال رادیکالیسم مردم پیا خاسته در خاورمیانه و در دل اروپا چه چیزی را بمان نشان میدهد؟ حقانیت آن کمونیسمی را نشان میدهد که میگفت من به این نوع چپ ربطی ندارم. دنیا دارد بر اساس تبیین و خط کمونیسم کارگری و آنطور که او میدید و پیش بینی میکرد تغییر میکند، نه آنطور که حتی رادیکال ترین چپ غیر کارگری دنیا را میدید. پاریس امروز دیگر پاریس ۶۸ نیست. نه تنها بخاطر اینکه بورژوازی دیگر آن بورژوازی نیست بخاطر اینکه چپ هم دیگر آن چپ نیست. این چپ کمون است که مستقیم رفته است بر سر اصل مطلب. در میدان سل مردم گفتند

هم به آخر خط میرسد. فراموش کرد بگوید آن دنیائی که ما میخواستیم بسازیم، آن "دموکراسی" ای که ما میخواستیم با بمب به همین منطقه انقلابییز تحمیل کنیم و آن قطب سرمایه داری بازار آزاد که قرار بود بعد از شوروی بقدرت تروریسم میلیتاریستی و ارتش و تتوریستهای فلسفی و اقتصادیش آقای دنیا بشود، او هم مرده است. زمین زیر پای اوامها و دولتمردان و استراتژیستهای غربی هم خالی شده است. مرم اعلام کردند کل این بساط جنگ و گفتگوی توحشها را قبول ندارند. مردم معنای کاملا متفاوتی به آزادی و دموکراسی و تمدن دادند. مردم در خیابانها چنان رادیکال و ماکسیمالیستی از دموکراسی صحبت میکنند که امثال بوش و اوپاما تا بناگوششان سرخ میشوند. در قاهره بعد از سقوط مبارك وقتی خبرنگار تلویزیونی از یک فعال میدان تحریر پرسید شما که دموکراسی میخواهید چرا به دولت تنطاولی مهلت نمیدهید انتخابات را برگزار کند، جواب شنید که دموکراسی تنها انتخابات و پارلمان نیست. ما کار میخواهیم و تامين اجتماعی میخواهیم و حرمت میخواهیم و محاکمه مبارك و دار و دسته اش را میخواهیم و غیره. دموکراسی از نظر مردم همه اینها است. و مهمتر از همه دموکراسی بزم آنان یعنی دخالت مستقیم در اداره امور جامعه. خیابان گفت دموکراسی را من تعریف میکنم. نه ولتر این تعریف را از دموکراسی داشت و نه بطرق اولی متفکرین و دولتهای امروز بورژوازی.

نقد اجتماعی دموکراسی و

دفتر مرکزی حزب

Tel: 0046-739318404

Fax: 0046- 8 6489716

markazi.wpi@gmail.com

هیلازی کلینتون يك خط در میان از ارزشهای جهان شمول انسانی صحبت میکنند! باید پرسید تز احترام به تمدن اسلامی و جوامع اسلامی چه شد؟! ارزشهای جهانشمول انسانی را مثل يك کلیشه تکرار میکنند اما نمیتوانند پنج دقیقه توضیح بدهند مقصودشان از ارزشهای انسانی چیست چون يك مثقال از این نوع ارزشها در سیاست و فلسفه و نحوه تفکرشان یافت نمیشود. این ترم را مجبورند بگویند چون کمتر از این نمیشود با مردم قاهره صحبت کرد. آقای اوپاما نمیتواند به سخنرانی دوسال قبلش در قاهره رجوع کند چون برای بورژوازی کلید مشکل مصر سازش و مذاکره با اسلام سیاسی نیست. نیروهای اسلامی تاثیری بر انقلابات جاری نداشته اند و ندارند که بشود با دیدن دم آنها مردم را کنترل کرد. مردمی بخیبان آمده اند که هیچیک از این دوقطب اسلام سیاسی و دموکراسی، چه در جنگ با یکدیگر و چه در مذاکره، جوابگویشان نیست. مردم حتی اگر در لفظ از دموکراسی صحبت کنند منظورشان دخالت مستقیم در سیاست و اداره امور جامعه است. مردم دموکراسی نیابتی را قبول ندارند. در تونس و یا مصر و یا حتی لیبی و سوریه چه کسی عاشق دموکراسی پارلمانی است؟ آیا واقعا دعوا بر سر انتخابات و پارلمان است؟ و یا بر سر تمدن خودی و ارزشهای اسلامی است؟ در منشا و مبدا و حیاط خلوت اسلام سیاسی انقلاب رخ میدهد و اسلام سیاسی در آن هیچکاره است. و در نتیجه قطب مقابلش یعنی کمپ بورژوازی غرب، دموکراسی نوع بوش و اوپاما هم در آن هیچکاره است. وقتی اسلام سیاسی کنار زده میشود "تمدن غربی" هم آنطور که بوسیده بوش و یا اوپاما نمایندگی میشود نیز بی معنی میشود. توحش مقابل تروریسم اسلامی نیز با همه فلاسفه و استراتژیستها و فریدمنها و فوکویاماهاش از تاریخ اخراج میشود. مردم قاهره با تپیا بیرونشان انداختند! اوپاما بعد از کشته شدن بن لادن گفت ایشان قبلا از لحاظ سیاسی مرده بود اما فراموش کرد بگوید با مرگ تروریسم اسلامی کمپ خودش، قطب بورژوازی غرب،

از صفحه ۲

دولت و سیاستمدار و حتی حزب و شخصیتی دستور سقوط دیوار برلین کمپ غرب را صادر نکرد. دستورش را اشغالگران میدان التحریر صادر کردند. منصور حکمت در دنیا بعد از یازده سپتامبر گفت باید مردم متمدن دنیا علیه جنگ توحش میلیتاریسم غربی و اسلام سیاسی بمیدان بیایند اما کسی تصور نیکرد این حرکت از تونس شروع بشود و توده های مردم متمدن در قاهره و بنغازی و درعا بساط توحش نظم نوین جهانی را درهم بریزند. همین عامل قدرت مردم است که کسی مثل کیسنیجر را وادار به اعتراف میکند که دیوار برلینش فرو ریخته است.

با سقوط وال استریت افق اقتصادی بورژوازی کور شد و با قاهره افق سیاسی اش. بر خلاف تلاشی که میکنند تا دموکراسی را به انقلابات جاری آویزان کنند این دموکراسی است که در این انقلابات افشا و بی آبرو میشود. بن لادن قبل از آنکه کشته شود از نظر سیاسی مرده بود و اوپاما قبل از اینکه دوره اش تمام بشود به آخر خط رسید. در کمپ ارتجاع اوپاما نماینده "گفتگوی تمدنها" و نماینده سازش با نیروهای اسلامی است. نتوکانهای آمریکائی که قبل از اوپاما در قدرت بودند نماینده "جنگ تمدنها" بودند و اوپاما با تز گفتگوی تمدنها روی کار آمد. بیاد دارید که اوپاما در نطق مراسم تحلیفش دستش را به طرف نیروهای اسلامی دراز کرد و چند ماه بعد در سخنرانی ای در قاهره- در همین قاهره ای که امروز کابوس شان است- به مجیزگویی "تمدن و فرهنگ اسلامی" پرداخت. این ورژن آمریکائی همان اسلام پناهی اتحادیه اروپا است که مالاها را بعنوان نماینده "مسلمان مهاجر" برسمیت میشناسد و بهشان تریبون میدهد و زیر پایشان چهارپایه میگذارد. تا قبل از این وقایع از دهانشان نمی افتاد که باید تمدن اسلامی را به رسمیت شناخت و مسائل را باید با مذاکره حل و فصل کرد و حتی در قبال خیزش انقلابی سال ۸۸ در ایران با همین مواضع حسابگرانه و کجدار و مریز برخورد کردند. حالا اوپاما و

غول خفته بیدار ...

بیش از پیش تشدید و افشا و برملا میشود. نقد سیاسی نظری سرمایه داری معاصر با نقد اجتماعی توده مردم تکمیل میشود و کمونیسم کارگری بازتاب و مابه ازای عملی- مبارزاتی خود را در خیابانها پیدا میکند.

فاکتور جدید، نقش توده مردم در نقد وضع موجود است. در جنبش چپ دهه شصت، در جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش هیپیسم این فاکتور غایب بود. در جنبش چریکی هم همینطور. حتی در جنبش مائوئیستی هم خیزش و قیامهای شهری از نوعی که امروز شاهد آنیم جانی نداشت. امروز وقتی میگوئیم دوره سیاه بیست ساله تمام شد به نقش توده های معترض و پیاخاسته رجوع میکنیم. نفس اینکه قاهره به الگوی کارگران ویسکونسین و به مدل مردم و جوانان معترض در مادرید و پاریس و آتن تبدیل میشود، نفس این واقعیات نشان دهنده نقش تعیین کننده مبارزه توده های شهری است. این حرکت درست در نقطه مقابل خط و موضعگیریهای چپ سنتی، در همان حد حاشیه ای و منزوی که در دو دهه اخیر ابراز وجودی میکرد، قرار دارد. چپی که از فرط "امپریالیسم ستیزی" و ضد آمریکائی گری رسما و علنا در کنار حسن نصرالله و نیروهای سیاه اسلامی قرار میگرفت. همان چپی که علیه حمله به عراق و در جنبش آنتی گلوبالیزاسیون بخیبان میامد برای حسن نصرالله کلاه از سر برمیداشت. همان که علیه گردهمائی سران جی بیست بخیبان میریخت از اسلام سیاسی هم فعالانه دفاع میکرد. شاخه چپ نسبیت فرهنگی بود. حرکتی که از تونس شروع شد عملا این نوع چپ را هم نقد و افشا کرد.

ریزش دیوار برلین غرب و

بحران دموکراسی

کیسنیجر سقوط مبارك را به فروپاشی دیوار برلین تشبیه کرد. گفت این دیوار برلین ما (کمپ سرمایه داری بازار آزاد) بود که فرو ریخت. قهرمان فروپاشی دیوار برلین ریگان بود و قهرمان فروپاشی رژیم مبارك توده مردم مصر. این بار هیچ

غول خفته بیدار ...

از صفحه ۲

اینجا را نمیتوانیم مثل التحریر نگهداریم باید در محلات شهر مجمع عمومی محلات را تشکیل بدهیم. این آخرین خبری است که من پیروز دیدم. اگر ادبیات ما و نوشته های منصور حکمت به اسپانیایی بود آیا الان جامعه به استقبالش نمیرفت؟ حزب ما حزب شورا و مجمع عمومی است و الان در میدانهای التحریر دنیا مردم عملاً به این نوع اشکال سازمانیابی روی میآورند. حزب ما بوده است که در برابر انتخابات چهارسال یکبار - حتی آنجا که تقلب نمیشود - مدام از دخالت مستقیم و مستمر مردم در سیاست صحبت کرده است و امروز مردم بیخاسته همه جا دارند همین را میگویند. در میدان سل و باستیل و خیابانهای آتن تا پایتختهای عربی مردم دارند از دموکراسی واقعی صحبت میکنند. هنوز روشن و شفاف نمیدانند این "دموکراسی واقعی" چیست اما این را میدانند که دموکراسی پارلمانی جوابشان را نمیدهد. مردم میدانند که همانطور که یک فعال میدان سل گفت رویاهایشان از صندوق رای بیرون نمیباید.

این حرکت در عمق و ریشه خود چپ است. ما با یک حرکت عینی در تاریخ روبرویم که گرچه مابۀ ازای سیاسی و ذهنی و حزبی آن هنوز شکل نگرفته و در صحنه نیست اما آنقدر رادیکال و شفاف است که گوئی رهبری شده است. اگر حزب کمونیست کارگری مصر وجود میداشت و این حرکت را رهبری میکرد برای ساقط کردن مبارک کار چندان متفاوتی از آنچه شد نمیتوانست انجام بدهد. انقلاب باید در قدم اول مبارک را میانداخت و عملاً این امر در مدت بسیار کوتاهی متحقق شد. البته از نظر سیاسی وضعیت خیلی فرق میکرد. از نظر آینده انقلاب و فرجام نهایی آن یک رهبری انقلابی ضروری است ولی تا آنجا که به انداختن مبارک برمیگردد این هدف در غیاب چنین رهبری ای و اساساً بقدرت توده مردم خودسازمانیافته متحقق شد. بعضی معتقدند که چپ در مصر ضعیف

میخواهیم، آزادی میخواهیم، کار میخواهیم، زندگی مدرن قرن بیست و یکمی میخواهیم. مانیفست انقلابات جاری را در واقع جوانان غزه اعلام کردند، جوانان فلسطین تحت سلطه حماس. انتشار این مانیفست که در اینترنت با استقبال وسیعی مواجه شد نشان داد که در خاورمیانه اسلامزده جوانانی هستند که حرف کاملاً متفاوتی از نظره پردازان نسبت فرهنگی و "تمدن اسلامی" میزنند و همان اهداف و همان تصویری را از زندگی مطلوب خود دارند که جوانان در سراسر دنیا خواهان آنند. (همین جوانان وقتی خواستند در حمایت از انقلاب مصر بخوابان بیابند با نیروهای باتوم بدست حماس روبرو شدند).

مضمون و ریشه های انقلابات منطقه نیز همان بود که در مانیفست جوانان غزه اعلام شد. این انقلابات سوسیالیستی نیست ولی بر سر دخالتگری مستقیم مردم در سیاست و در اداره امور خود است و به این معنی بر سر کمونیسم است. کمونیسم به معنی سیاسی مستقیم و اجتماعی کلمه. قدرت توده مردم در شکل مجمع عمومی در میدانهای تسخیر شده بوسیله مردم، و یا کمیته های حفاظت از محلات و غیره و خواست توده ای دخالتگری مستقیم در امور خود در محور این مبارزات قرار دارد. مردم نه تنها در انقلاب علیه دیکتاتورهای بلکه در خود غرب هم، میپرسند چرا ما بیکاره ایم؟ چرا هیچ جا حرفمان بحساب نمیباید؟ چرا در برابر دولتها، در برابر تصمیمگیرندگان اقتصادی و سیاسی که ریاضت کشی را راه پیشروی و شکوفائی قلمداد میکنند و با اسم منافع ملی و یا مبارزه با تروریسم جنگ و جنایت برای میاندازند، دستمان بجائی بند نیست؟ این حرف دل جوان اسپانیایی و یونانی و کارگر ویسکونسین آمریکا است. مساله فقط بر سر مطالبات اقتصادی نیست. این جنبش در غرب همانطور که کارگران ویسکونسین نشان دادند از انقلابات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا الهام میگيرد. و در سنت سندیکالیستی و یا اعتراضات متداول با مطالبات رفاهی نمیگنجد. نه مبارزه ویسکونسین در این سنت بود و نه تجربه میدان سل

مادرید و نه اعتراضات آتن. حتی در شکل مبارزه - خود سازماندهی و تسخیر میدانها و چادر زدن در خیابان- این تحولات نشاندهنده مبارزاتی کاملاً متفاوت از اشکال سنتی در غرب و شرق است. این نقطه عطفی است که نه هیچ نیروی سیاسی ای آنرا تدارک دیده بود و نه کسی انتظار آن را داشت.

انقلابات جاری و کمونیسم کارگری

نیروهای اصلی سیاست امروز دنیا را در نظر بگیرید. یک فاکتور بورژوازی دنیا است با دولتها و گرایشها و رهبران فکری سیاسی امروزش، اساساً نئو کانها و راست افراطی و کنسرواتیسم میلیتاریستی آمریکا. فاکتور دیگر اسلامیسیم و نیروهای اسلامی و جنبش اسلام سیاسی است. فاکتور سوم توده کارگران و مردم، فاکتور جهان متمدن است، و عامل چهارم نیروی چپ و کمونیسم کارگری. به نظر من در تحولات جاری همه این نیروها از جمله ما با این تحولات عوض شدیم و باید عوض بشویم. بین این نیروها ما نیروئی بودیم که منتظر این تحولات بودیم، نیروئی بودیم که از مدتها قبل از سر بلند کردن این انقلابات پرچم انقلاب را برافراشته بودیم اما پیش بینی نمیکردیم که در دوره زندگیمان انقلابها در چنین ابعاد گسترده و پیاپی ای شکل بگیرند و انظار همه جهان و جهانیان را بخود جلب کنند. با این تحولات هم پرولتاریای دنیا شگفتزده بودیم (سورپرایز) شد و هم بورژوازی دنیا. منتها بورژوازی با سگرمه های درهم کشیده و با کاسه چه کنم در دست، و پرولتاریای دنیا با شور و شوق و امید. وقتی منصور حکمت اعلام کرد سرنوشت دنیا را مردم متمدن جهان رقم میزنند شاید عده ای چنین تصور میکردند که این صرفاً بیان یک آرمان و یا اصل نظری و عقیدتی

است. امروز همه میبینند که چطور توده های انقلابی آنهم در منطقه ای که در چند دهساله اخیر عرصه بیکه تازی و افسارگسختگی اسلاميون و میلیتاریسم نئوکنسرواتیستی بود، پا بتاریخ میگذارند و همه معادلات را درهم میریزند. حزب ما نماینده و بشارت دهنده بیداری غول خفته ای بود که امروز بمیدان آمده است.

یک مفسر سیاسی که در همان اوائل انقلاب مصر با رادیو کانادا مصاحبه میکرد مساله را این طور توضیح میداد: تا امروز نیروهای اسلامی ادعا میکردند حرف مردم جهان عرب را میزنند و میدانند مردم جوامع اسلامی چه میخواهند، مدتی نیروهای ملی و ناسیونالیسم عرب مدعی نمایندگی مردم کشورهای عربی بودند، عبدالناصر و الفتح میگفتند مردم جهان عرب چه میخواهند، بورژوازی غرب، بوش و اتحادیه اروپا میگفت مردم جهان عرب چه میخواهند، اسرائیل میگفت مردم جهان عرب چه میخواهند، همه نماینده مردم جهان عرب شدند، اسلامیسون و ناسیونالیستها و آکادمیستهای غربی، دولتها و شرق شناسان و عرب شناسان و غیره. اما وقتی خود مردم "جهان عرب" بخوابانها ریختند معلوم شد هیچک از اینها نماینده شان نیستند. وقتی خود مردم حرف زدند معلوم شد هیچک از این نیروهای مدعی را قبول ندارند. این نظر واقعیت مهمی را بیان میکند. این واقعیت که تحولات اخیر تماماً در برابر و علیه غم خواست دولتهای موجود و نیروها و احزاب ملی- مذهبی تا امروز فعال در صحنه خاورمیانه شکل گرفته است. بهمین دلیل هم طرح رژیم پنج و یا راه حل های ملی- اسلامی جواب نداد. نیرو و یا شخصیت سیاسی ای نداشتند بمیدان بفرستند. البرادعی را راهی خیابانهای قاهره کردند که کاری از

تلفن تماس با حزب در خارج از کشور

خلیل کیوان، دبیر کمیته خارج ۰۰۴۶۷۰۴۱۵۸۹۹۹

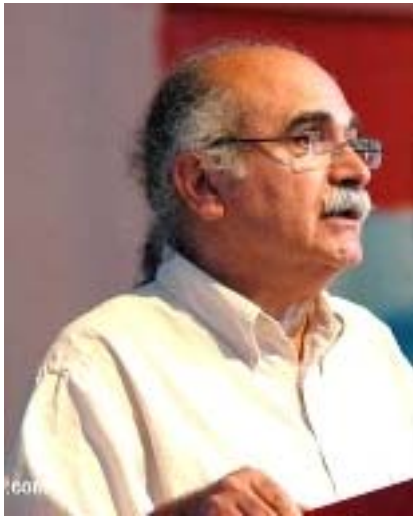
تلفن تماس با حزب از ایران

شهلا دانشفر: دبیر کمیته سازمانده ۰۰۴۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸

آدرس پستی:

I.K.K, Box: 2110, 127 02 Skärholmen - Sweden

نه قومی، نه مذهبی، حکومت انسانی!



و مجادله با اسلامیتها مردم را له کرده اند خود نمایندگان مستقیم طرف باطل تاریخند. نثر کنسرواتیسیم، نثو لیبرالیسم، ناسیونالیسم نوع صرب و کروات، بوش و اوباما و سارکوزی، آکادمیستها و متفکرین بورژوازی، اسلامیسیم نوع کرزای و نوع حسن نصرالله، نسبت فرهنگ و تز جنگ و تز گفتگوی توحشها، "چپ" طرفدار حسن نصرالله و هوادارن ضد آمریکائی گری اسلامی و غیره و غیره همه اینها در طرف غلط تاریخ ایستاده اند. و امروز باید گفت بزمین خورده اند.

دوره ما آغاز میشود

سی سال است در طرف درست تاریخ يك حزب ایستاده است و آن حزب کمونیست کارگری ایران است. حزبی که آنچه امروز مردم در میدانهای دنیا فریاد میکنند در برنامه يك دنیای بهتر اعلام کرده است و به آن حزیت داده است. این دوره ماست که آغاز میشود.

از یکسو تکنولوژی کامپیوتری دخالتگری روزمره مردم در سیاست

اند. در يك شوی تلویزیونی آمریکا که يك برنامه فکاهی و غیر سیاسی هم هست کمیدنی در رابطه با وقایع مصر میگفت همانطور که میگویند پشت هر مرد موفقى يك زن با جریزه است حالا فهمیدیم که پشت هر دیکتاتور موفقى هم يك ابر قدرت هست! همه فهمیده اند که دولتهای غربی حامی دیکتاتورهای ساقط شده بوده اند. و حالا همینها از حق مردم در تعیین سرنوشتشان حرف میزنند! گویا امروز کشف کرده اند که رژیمهای متحد و مورد پشتیبانی و حتی دست ساز و حیات خلوت غرب در خاورمیانه ده ها سال خون مردم را در شیشه کرده بوده اند. انقلابات منطقه نقد اجتماعی دموکراسی است و نماینده سیاسی این حرکت ما کمونیستها هستیم.

به نظر من دموکراسی همانقدر در اثر این انقلابات پوچ شد که اسلامیسیم. يك عبارتی را خیابان به بالانیاها تحمیل کرد مثل "ارزشهای جهانشمول انسانی" و "دخالت مردم در سرنوشت سیاسیشان" و "طرف درست تاریخ" و غیره اما کسانی که در يك دوره جنگ و سازش و معامله

با این نوع تعبیر و توجیهات مذهبی بدنبال خود کشید. دوره تازه ای آغاز شده است که پایان عمر سیاسی سیاستمدارانی امثال تنیهاو را هم اعلام میکند.

اینها به دنیایی متعلق اند که تمام معادلات و محاسبات سیاسی اش را توده مردم انقلابی بهم ریخته اند. دنیای نظم نوینی که به تعبیر مارکس مورد "نقد اجتماعی انقلاب" قرار گرفته و بی اعتبار شده است. نماینده سیاسی این نقد اجتماعی ما هستیم. دوره و فاز جدیدی در تاریخ آغاز شده و مائی که قبل از شروع این انقلابات ایمان و عقیده داشتیم به دموکراسی نوع کمونی و مجمع عمومی و شوراها و آزادی را دخالت مستقیم مردم در سیاست تعریف میکردیم در حرکت انقلابی توده های مردم صحت و حقانیت نظراتمان را می بینیم. امروز در کنار عبارت "ارزشهای جهانشمول"، "دخالت مردم در تعیین سرنوشت سیاسشان" هم به ترجیح بند امثال هیلاری کلینتون و اوباما و سارکوزی و غیره تبدیل شده است. یکی نیست ازینان پیروان این سرنوشت به نظر شما چیست؟ مردم چه میخواهند؟ سیاست ریاضت کشی بانک جهانی شما را میخواهند؟ پارلمان داشته باشند که برای زدن از بیمارستان و مهد کودکیا و بیمه بیکاری و حق بازنشستگی مردم لایحه تصویب کند؟ کاری که در مهد دموکراسی های غربی از آمریکا و کانادا تا ایرلند وانگلیس و اسپانیا و یونان به آن مشغولند؟ مردم بیکاری و گرانی میخواهند؟ آیا مردم مصر انقلاب کردند که تنظاری بیاید؟ به نظر شما تعیین سرنوشت مردم مصر یعنی تنظاری؟ اینها چنان از مردم و حق مردم صحبت میکنند که گویا همین امروز از جنایات دیکتاتورهای دست نشانده خودشان با خبر شده اند! این دیکتاتورهای سرنگون شده مظهر رژیمهای با ثبات کمپ دموکراسی غربی در منطقه بودند و این را همه میدانستند. هم همه دولتهای دنیا این را میدانستند و هم مردم دنیا. آنچه تغییر کرده اینست که این حقیقت امروز به یمن قدرت مردم انقلابی زیر آفتاب قرار گرفته و بر همه روشن شده است که شاخه خاورمیانه ای کمپ دموکراسی غرب چه جانیانی بوده

از صفحه ۴

بر همین خط نکوییده است؟ اگر آن مصاحبه کنند حزب ما را میشناخت مسلما از ما بعنوان نماینده و بیان کننده خواست توده های مردم پیاخاسته در خاورمیانه و در خود غرب نام میبرد. همانطور که گفتم تحولات انقلابی جاری بورژوازی جهان را شگفتزده کرد. با ثبات ترین مدلهای دموکراسی کمپ غرب در خاورمیانه دود شد و به هوا رفت. این تحولات مساله فلسطین را هم کلا در چارچوب دیگری قرار میدهد: در چارچوب موج انقلابات برای نان و آزادی و کرامت و نه چارچوب ناسیونالیسم عربی و یا آمریکائی ستیزی و یهودی ستیزی نوع اسلامی. در آخرین بحثی که بر سر مساله فلسطین در رسانه ها منعکس شد سخنرانی اخیر تنیهاو در کنگره آمریکا بود. به نظر ایشان یکی از آن سیاستمدارانی است که از تاریخ کاملا جا مانده است. ایشان گفت ما اشغالگر نیستیم! چرا؟ بدلیل جنگ داوود و گولیات! یعنی افسانه ای که در تورات نقل شده! به نظر ایشان اسرائیلیها اشغالگر نیستند چون در کتاب مذهبیشان سرزمین اسرائیل به ایشان وعده داده شده است! عجب منطق آهنینی! این حرف ده سال پیش در اوج بربروی نیروهای اسلامی میتوانست معنایی داشته باشد. چون طرف مقابل اسرائیل هم نیروهای اسلامی بودند که پرچم الله و قرآن و جامعه اسلامی را بلند کرده بودند. یکی حقانیتش را از تورات میگرفت و یکی هم از قرآن! و بجنگ هم رفتند. جنگ تمدنها! عده ای هم طرفدار گفتگوی تمدنها بودند. در هر حال مساله فلسطین در غالب جنگ و یا سازش با نیروهای اسلامی قرار داده میشد. بر این متن افسانه داود و گولیات و سرزمین موعود معنی پیدا میکند. اما این جواب جوانان غزه نیست. این دیالوگی بین دولت اسرائیل و حزب الله و حماس است که یکی بحکم تورات فلسطین را سرزمین موعود خود میدانند و دیگری میخواهد بحکم قرآن صهیونیستها را بدریا بریزد. اما توده مردمی که در خاورمیانه پیا خاسته اند را نمیشود

غول خفته بیدار ...

دستش بر نمی آمد و هنوز هم معلوم نیست کجاست! من وقتی این مصاحبه را شنیدیم هم خوشحال شدم و هم تاسف خوردم. خوشحال از اینکه بالاخره معلوم شد نیروهای سیاسی که در این دوره بخصوص خاورمیانه عرصه یکه تازیشان بود هیچکاره اند و ربطی به مردم ندارند و متاسف از اینکه آن نیروئی که حرف دل مردم را میزد، حزب ما، به آن اندازه شناخته شده نیست که کسی نتواند بگوید هیچکس نماینده مردم نیست. که یکی تلفن بزند به رادیو مربوطه و بگوید این نظر امروز شما در مورد بیرونی دولتها و نیروهای ملی - اسلامی به خواستها و حرف دل مردم در "جوامع اسلامی" نظر و موضع همیشگی حزب کمونیست کارگری بوده است. حزبی که از همان مقطع جنگ خلیج نماینده خیابان، نماینده میدان تحریرها بوده است، حرف دل توده مردم را زده است و در برابر اسلامیسیم و نثوکنسرواتیسیم و نثولبرالیسم همه جا، در ایران و خاورمیانه و حتی در خود کشورهای غربی محکم و پیکر ایستاده است. ما امروز در میدانهای التحریر جهان عرب نقش عملی نداریم - روشن است که عرصه فعالیت مستقیم ما کشورهای عربی نیست - ولی در تئوری و سیاست و تبینها و تحلیلها و در چشم اندازمان این تحولات جایگاه محوری ای داشت، این انقلابها را پیش بینی میکردیم و در انتظارش بودیم. ما مدتهاست اعلام کرده ایم که دنیا دست این نیروهای سیاه ملی - قومی - مذهبی نیست. حزب ما بود که دموکراسی را افشا و نقد میکرد یعنی آنچه امروز انقلابهای منطقه و مردم مادرید و آتن و پاریس عملا مشغول آنند. ستاد بنغازی که تازه همگی هم رادیکال و مترقی نیستند خودش را شورا مینامد و در تونس و قاهره هم کمیته های کنترل محلات درست میشود و در میدان سل هم از تشکیل مجمع عمومی در محلات صحبت میکنند. آیا این همان خط و سیاست نقد دموکراسی پارلمانی از زاویه جنبش شورائی و مجمع عمومی نیست؟ و آیا حزب ما مدام

کتاب سرمایه (کا پیتال) مارکس
ترجمه جمشید هادیان

برای تهیه کتاب با این نقن ها با ایل ها نمایی بگردید

در آمریکا و کانادا با
یابک بروی (کانادا - آمریکا) : ت. ۱-۴۱۶-۷۵۳۳۹۶
: ۱-۴۱۶-۲۷۱۷۱۸
ایمیل: babakyazdi@yahoo.com

زوی اسمی (غرب کانادا - ونکوور) : ت. ۱-۶۰۷-۲۷۱۸۸۶
ایمیل: zariast@yahoo.ca

در اروپا با
انتشارات نسیم: ت. ۰۰۴۲۳۹۳۹۱۷۰
ایمیل: nasim_info@yahoo.se

جلل حطی (انگلسان): ت. ۰۰۴۲۳۹۳۹۳۳۳
ایمیل: jallihali@yahoo.com

مهن کونیا (آلمان): ت. ۰۰۴۹-۰۱۷۳۲۵۷۰۵۱۹
ایمیل: mahinkusha@t-online.de

کارل مارکس
سرمایه
(کا پیتال)
ترجمه جمشید هادیان

انقلابی انسانی، برای حکومتی انسانی!



انجمن مارکس (کانادا) برگزار میکند:

کمونیسم سیاسی و جامعه کمونی

سخنران: حمید تقوایی

بحثی در نقد کمونیستی دموکراسی بر متن انقلابات جاری

رئوس بحث:

- انقلابات جاری و طرح اجتماعی "دخالست مستقیم مردم در سیاست". انقلابات جاری بعنوان نقد اجتماعی-عملی نظم نوین جهانی (دوقطب تروستی). انقلابات جاری بعنوان نقد اجتماعی-عملی دموکراسی.

- بحران اقتصادی بورژوازی و بحران سیاسی دموکراسی.

- بن بست دموکراسی در غرب و شرق. رابطه دموکراسی های غربی با دیکتاتورهای شرقی. بن بست و بی افقی ایدئولوژیک-استراتژیک بورژوازی. بحران ناسیونالیسم.

-- نقاب الکترونیک: انقلاب در تکنولوژی تولید و انقلاب در انقلاب.

- نقد کمونیستی دموکراسی پارلمانی. کمون در برابر پارلمان و کمونیسم در برابر دموکراسی.

- نقد کمونیستی ملت و ملیت. جامعه انسانی در برابر جامعه مدنی و جامعه کمونی در برابر جامعه ملی (ملت).

- مساله قدرت سیاسی و آلترناتیو کمونیستها. بیدان آمدن مردم برای درهم کوبیدن رژیم حاکم و در میدان ماندن مردم برای اداره جامعه.

- کمونیسم سیاسی، در تمایز از کمونیسم اقتصادی و "کمونیسم عقیدتی و ایدئولوژیک. کمون بعنوان مبنای مشروعیت و صلاحیت دولت و کمون بعنوان خود دولت. کمون بعنوان آلترناتیو قدرت سیاسی.

زمان: شنبه ۱۶ جولای ۲۰۱۱

ساعت ۱ بعد از ظهر

مکان: تورنتو

Younge St. 5100

North York Civic Centre
Committee Room: 3

مسئول انجمن مارکس کانادا: محسن ابراهیمی
ebrahimi1917@gmail.com

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: کاظم نیکخواه

kazem.nikkhah@gmail.com

دستیار سردبیر: شهاب دانشفر

هماهنگ کننده صفحه بازتاب: بهروز مهرآبادی

ای میل: **anternational@yahoo.com**

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

از صفحه ۵

دینامیسمهای انقلاب داریم. میگوئیم بدون کمونیسم انقلاب پیروز نمیشود ولی نمیگوئیم که کمونیسم یک حرکت و نقد اجتماعی است و آنقدر هم قدرتمند است که ممکن است حتی بدون حزبیت یافتن دیکتاتورهای چند دهساله را ساقط کند. بله پیروزی نهائی انقلاب مستلزم رهبری حزبی است اما حزبی که این قدرت جنبش اجتماعی کمونیسم را ببیند، خود را به آن مربوط کند و در پیشاپیش آن قرار بگیرد.

رفقا این پلنوم در دوره تعیین کننده ای در تاریخ معاصر تشکیل میشود. و این برای حزب ما در همه زمینه ها معانی و نتایج عملی وسیعی دارد. چه در سطح خود ایران- که در اینجا واردش نشدم و یک موضوع مستقل بحث در این پلنوم است - و چه در سطح جهانی. در مورد این استنتاجات در همین پلنوم صحبت خواهیم کرد ولی نکته مهم اینست که اهمیت و عمق تحولات جاری را دریا بیسم و درک کنیم. چون امروز در دل این تحولات هستیم ممکن است اهمیت آنرا درک نکنیم. در نقطه عطفهای دیگر - مثل اضمحلال شوروی، مقطع جنگ اول خلیج و یا یازده سپتامبر- اساسا به یمن وجود منصور حکمت، اهمیت و جایگاه واقعی این تحولات را درک کردیم و در مبارزه و فعالیت هر روزه حزب بحساب آوردیم. این نقاط عطف همانطور که در ابتدا گفتم همه در نیمه منفی محور مختصات تاریخ قرار داشت و نیروهای مبتکر و جلودار و فعال در آن راست ترین و ارتجاعی ترین نیروهای بورژوازی بودند. این بار قضیه برعکس است. این بار توده مردم انقلابی هستند که ابتکار را بدست گرفته اند و ما هستیم که با شور و شوق به استقبال این تحولات میرویم.

بورژوازی تاکتیکهایش را گم کرده و افق و چشم اندازش را از دست داده است. تبیینی از دنیا ندارد و این خیلی مهم است. درست است که دولتها و سیاستمداران بورژوا همیشه پراگماتیستی عمل میکنند ولی استراتژیستها و آکادمیسینها و نظریه پردازان فلسفی و اقتصادی و

غول خفته بیدار ...

را امکان پذیر کرده و از سوی دیگر توده مردم میادین شهرها را تصرف میکنند و با عملشان به دموکراسی نوع کمونی رای میدهند. همانقدر که مبارک نماینده مردم مصر نبود بوش و کلینتون و اواما هم نماینده مردم آمریکا نیستند. اینها تمدن غرب را نمایندگی نمیکند توحش بورژوازی غرب را نمایندگی میکنند. کمونیسم ادامه تمدن غرب است. وقتی میگویم کمونیسم به مضمون رهائیبخش آن، به بازگرداندن اختیار به انسان، به دخالت روزمره مردم در اداره جامعه رجوع میکنم. کمونیسمی که مردم بپا خاسته خواهان "دموکراسی واقعی" در میدان باستیل و میدان سل و مردم خواهان نان و آزادی و کرامت انسانی در مصر و مردم خواهان منزلت و معیشت در ایران خواهان آن هستند. این جنگ فرانسه شصت و هشت نیست، جنگ داخلی اسپانیا علیه فرانکو هم نیست، این جنگ علیه بانک جهانی است. این را مردم آتن صریحا اعلام کرده اند. ممکن است این جنگ را هم به عقب برانند منحرفش کنند و به شکستش بکشانند. بورژوازی با هزار اهرم در برابر این حرکت ایستاده است اما یک نوری در ته تونل هویدا شده و روزنه امید باز شده است که آنتی تز و نقطه مقابل تمام تیرگیهای مسلط بر سیاست دنیا در بیست ساله اخیر است. و همه زیبایی و جذابیت و ابهت قضیه در همین است.

انقلاب به معنایی که در پلنوم بیست و دوم از آن صحبت کردیم (رجوع کنید به مقاله "دوران پساجنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران") سر بلند کرده است و این برای خود ما درسهای زیادی دارد. اگر کسی چند ماه قبل، قبل از انقلاب تونس، از من میپرسید که آیا میشود بدن رهبری انقلابی دیکتاتورهای مثل مبارک و بن علی سقوط کنند میگفتم غیر ممکن است. اما این اتفاق افتاد. خود مائی که در چشم انداز و در استراتژی و خط و سیاستمان این انقلابها جای تعیین کننده ای داشت تصویر قدیمی و کهنه شده ای از انقلاب و مکانیسمها و